



# جهان چگونه مدرن شد؟

| داستان یک «پیچ»، یک کاتب، یک کتاب | استیون گرین بلت | مهدی نصراله زاده |

The Swerve:  
How the World Became Modern

Stephen Greenblatt

Mehdi Nasrollahzade



جهان چگونه مدرن شد؟

داستان یک «پیچ»، یک کاتب، یک کتاب

استیون گرین بلت

ترجمه مهدی نصراله زاده

نسخه پردازی: سمیه مژگر

نمونه خوان: کیمیا نیک پور

مدیر هنری و طراحی گرافیک: سیاوش نصاعدیان

مدیر تولید: مصطفی شریفی

چاپ سوم، ۱۳۹۸ تهران، ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۴۰۱-۰۷-۴

|| نشر بیدگل | Bidgol Publishing co. |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷

فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، بین ۱۲ فروردین و فخر رازی، پلاک ۱۲۷۴

تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵، ۶۶۹۶۳۶۱۷

[bidgolpublishing.com](http://bidgolpublishing.com)

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

۹	پیشگفتار
۲۷	فصل اول. شکارچی کتاب
۳۹	فصل دوم. لحظه کشف
۷۳	فصل سوم. در جست و جوی لوکرتیوس
۱۱۱	فصل چهارم. جور زمان
۱۴۵	فصل پنجم. زایش و نوزایی
۱۷۵	فصل ششم. در کارگه دروغ
۱۹۹	فصل هفتم. چالی برای صید روبهان
۲۳۳	فصل هشتم. وضع امور، یا طرز بودن چیزها
۲۵۷	فصل نهم. بازگشت
۲۷۷	فصل دهم. پیچش ها
۳۰۵	فصل یازدهم. زندگی های پسین
۳۳۳	سیاسگزاری ها
۳۳۵	یادداشت مترجم
۳۴۱	یادداشت ها
۳۸۷	کتاب شناسی گزیده
۴۰۳	مشخصات منبع شناختی تصاویر

## پیشگفتار

دانشجو که بودم عادت داشتم در پایان سال تحصیلی به کتاب‌فروشی بیل بروم و ببینم آنجا چه چیزهایی برای مطالعه در طول تابستان می‌توانم پیدا کنم. آن وقت‌ها پول توجیبی خیلی کمی داشتم، اما کار آنجا طوری بود که مرتباً کتاب‌هایی را که روی دستشان می‌ماند به بهایی بسیار نازل می‌فروختند. کتاب‌ها را در جعبه‌هایی روی هم می‌ریختند و من بدون آنکه دنبال چیز خاصی باشم کتاب‌ها را زیرورو می‌کردم، به امید اینکه بین آنها چیزی چشمم را بگیرد. در یکی از دستبردهایم طرح جلدی فوق‌العاده عجیب می‌خکوبم کرد: قسمتی از یک نقاشی اثر هنرمند سوررئالیست آلمانی، ماکس ارنست. زیر هلال ماه، جایی بر فراز زمین، دو جفت پا - خبری از تن‌ها نبود - سرگرم انجام کاری بودند که به نظر می‌رسید جماعی سماوی باشد. قیمت کتاب - ترجمه‌ای منشور از شعر دوهزارساله لاکرتیوس با عنوان در باب طبیعت چیزها (De rerum natura) - با تخفیف به ده سنت رسیده بود، و اعتراف می‌کنم آن را همان قدر به خاطر محتوایش، که شرحی کلاسیک از عالم مادی بود، خریدم که به خاطر طرح جلدش.

برای مطالعه در ایام تعطیلات، فیزیک باستان قطعاً موضوع چندان طرب‌انگیزی نیست، اما من در روزی از روزهای تابستان همین‌طور بی‌هوا کتاب را برداشتم و شروع کردم به خواندن. بی‌درنگ با انبوهی از چیزها مواجه شدم که همگی گواه درستی آن طرح جلد اروتیک بودند. لوکرتیوس شعرش را با سرودی آتشین در ستایش از ونوس، الهه عشق، آغاز می‌کند، کسی که آمدنش به هنگام بهار ابرها را پراکنده کرده است، آسمان را لبریز از نور و روشنی ساخته و کل جهان را پُر کرده است از میل جنسی دیوانه‌وار:

نخست، ای الهه، مرغان هوا، با قلب‌هایی که تیرهای قدرتمند تو آنها را سوراخ کرده، خیر از آمدنت می‌دهند. سپس، نوبت به وحوش و رَمه‌ای می‌رسد که در مراتع سرسبز جست‌وخیز می‌کنند و در رودهای خروشان شناور هستند: هرآینه، جملگی مسحور افسون توآند، و مشتاقانه از تو پیروی می‌کنند. آنگاه، تو عشق اغواگر را در قلب هر مخلوقی که ساکن کوه‌ها و دریاها و رودبارها و بوته‌زارهای پُرپرند است تزریق کرده، در وجودشان میل پُرشور به زاد و ولد را القا می‌کنی.

مبهوت از افتتاحیه‌ای چنین گرم و نفس‌گیر، با گذر از صحنه‌ای که در آن ماریس در دامان ونوس آرمیده است، به خواندن ادامه دادم — «به‌زاند آمده از زخم درمان‌ناپذیر عشق، گردن زیبایش را به عقب می‌برد تا در تو خیره بنگردد»؛ نماز و دعا از بهر صلح؛ ستایش از خرد و فرزاندگی اپیکور فیلسوف؛ و نکوهش جانانه واهمه‌های خرافی. هنگامی که به ابتدای شرحی طولانی از اصول آغازین فلسفی رسیدم، کاملاً آماده بودم که اینجا دیگر علاقه‌ام را از دست بدهم: هیچ‌کس مرا ملزم به خواندن آن کتاب نکرده بود، یگانه هدفم از خواندنش لذت بردن بود، و تا همان‌جا بسیار بیش از آن ده سنتی که برایش داده بودم بهره برده بودم. اما در کمال تعجب، آن کتاب همچنان در نظرم بسیار جذاب می‌آمد. چیزی که مرا به وجد آورده بود زبان نفیس لوکرتیوس نبود. بعدها با اصل لاتینی کتاب لوکرتیوس، که در قالب شعرشش‌وتدی نوشته شده، دست‌وپنجه

نرم کردم و از بافت کلامی غنی آن، اوزان ظریف و نازکش، و دقت و حلاوت محیلانه تصویرپردازی‌های آن چیزهایی دستگیرم شد. اما نخستین مواجهه من با کتاب از طریق ترجمه انگلیسی مارتین فرگسن اسمیت و نشر شسته‌رفته او بود، نثری روشن و بی‌پیرایه، و درعین حال نه‌چندان جالب‌توجه. نه، در اینجا چیز دیگری مرا تحت‌تأثیر قرار داده بود، چیزی که در بطن جملات یک کتاب فشرده دویست و چند صفحه‌ای قرن‌ها زیسته و جنیده بود. من به فراخور حرفه‌ام خود را ملزم می‌دانم که افراد را ترغیب کنم به سطوح کلامی، به لایه‌های رویی آنچه می‌خوانند، به دقت توجه کنند. بخش اعظم لذت و جذابیت شعر به چنین توجهی بستگی دارد. اما همچنان این امکان نیز وجود دارد که بتوان با خواندن اثری هنری حتی اگر ترجمه‌ای فروتنانه داشته باشد تجربه‌ای غنی را از سرگذراند، اگر ترجمه‌ای درخشان هم باشد که چه بهتر! نباید فراموش کنیم که نحوه مواجهه با بخش اعظم ادبیات جهان، از سفر پیدایش و ایلیاد تا هملت، همین‌طور بوده است، و هرچند در اینکه بسیار بهتر است این آثار به زبان‌های اصلی‌شان خوانده شوند هیچ تردیدی وجود ندارد، پافشاری بر این نکته که تقرب جستن حقیقی به آنها تنها از این طریق امکان دارد اشتباه است.

از بین همه شاهکارهای جهان باستان، این شعر یکی از آثاری است که به یقین می‌بایست، یک بار و برای همیشه، به همراه آثار گم‌شده‌ای که الهام‌بخش آن بودند، نیست و ناپدید می‌شد. اینکه شعر مزبور نیست و ناپدید نشد، اینکه پس از قرن‌های متمادی دوباره ظاهر گشت و دوباره شروع کرد به انتشار ایده‌های عمیقاً بنیان‌کن خود، همه اینها چیزی است که چه بسا آدمی وسوسه شود آن را معجزه بنامد. اما نویسنده شعر مورد بحث به معجزات باور نداشت. او بر این نظر بود که هیچ چیز نمی‌تواند از قوانین طبیعت تخطی کند. در عوض، آنچه او در توضیح این اتفاق طرح نمود چیزی بود که خودش از آن به «پیچ» تعبیر می‌کرد. واژه لاتینی اصلی لوکرتیوس [برای پیچ یا پیچش فارسی و «swerve» انگلیسی] کلینامِن (clinamen) بود. یک حرکت، حرکت غیرمترقبه و پیش‌بینی ناپذیر ماده. ظهور دوباره شعر او خود مصداق چنین پیچشی بود، انحرافی پیش‌بینی نشده از شاهراه نسیان، شاهراه نسیان به عنوان خط سیر مستقیمی که به نظر می‌رسید مسیر اصلی حرکت شعر مزبور و فلسفه مربوط به آن باشد.

هنگامی که شعر لوکرتیوس پس از هزار سال دوباره وسیعاً به چرخش و گردش درآمد، بخش اعظم گفته‌هایش درباره عالمی که به زعم آن از برخورد اتم‌ها در خلئی بی‌نهایت شکل گرفته بود مهمل‌گویی به نظر می‌رسید. اما سیر وقایع به گونه‌ای پیش رفت که درست همان چیزهایی که در آغاز همزمان ملحدانه و بی‌معنی به نظر می‌رسیدند به پایه و اساس فهم عقلانی امروزی از کل عالم تبدیل شد. نکته بسیار حائز اهمیت در اینجا صرفاً تشخیص خیره‌کننده عناصر اصلی مدرنیته در عهد باستان نیست، هرچند مسلماً شایسته است به یاد داشته باشیم که نوشته‌های کلاسیک یونانی و رومی، همان‌ها که تا حد زیادی از برنامه‌های درسی ما کنار گذاشته شده‌اند، در واقع آگاهی مدرن را به نحوی قطعی شکل بخشیده‌اند. آنچه

احتمالاً از این هم شگفت‌آورتر است آن است که بینش علمی از جهان - بینشی مبتنی بر ایده‌اتم‌هایی که به‌طور تصادفی در عالمی لایتناهی پیوسته در چرخش و گردش‌اند - در سرآغازهای عمیقاً با حس حیرت یک شاعر درآمیخته بود، نکته‌ای که برگ‌برگ کتاب در باب طبیعت چیزها بر آن صحه می‌گذارد. حیرت مورد اشاره به خدایان و اهریمنان و رؤیای زندگی پس از مرگ ربط نداشت؛ در نزد لوکرتیوس این حیرت از دل درک و تشخیصی می‌جوشید که می‌گفت ما و ستارگان و اقیانوس‌ها و همه چیزهای دیگر جملگی از ماده‌ واحدی ساخته شده‌ایم. و همین درک و تشخیص، بنیان طریقی بود که به‌زعم او طریق بایسته‌ زیستن زندگی است. به نظر من، و البته به نظر بسیاری دیگر، آن فرهنگ منتج از فرهنگ باستان که به بهترین شکل اقدام لوکرتیوسی در استقبال از لذت و زیبایی را تجسم بخشید، و این اقدام را به‌عنوان یک جست‌وجوی انسانی برحق و ارزشمند پیش برد، فرهنگ رنسانس بود. این جست‌وجو محدود به هنرها نبود. این تکاپوی انسانی ویژه شکل‌دهنده بسیاری چیزهای دیگر هم بود: شیوه لباس پوشیدن و آداب معاشرت درباریان؛ زبان نماز و نیایش؛ طراحی و تزیین اشیاء روزمره. و باز همین زیبایی‌طلبی و لذت‌جویی چیزی بود که از کندوکاوهای علمی و فناوریانه لئوناردو داوینچی گرفته تا رسالات و گفتارهای زنده و جاندار گالیه در زمینه اخترشناسی، برنامه‌های پژوهشی بلندپروازانه فرانسیس بیکن و الهیات ویژه ریچارد هوکر همگی مملو از آن بودند. این درواقع، و عملاً، نوعی عکس‌العمل بود، و بر همین اساس، نوشته‌هایی که به‌ظاهر هیچ میانه‌ای با بلندپروازی‌های زیبایی‌شناسانه نداشتند - تحلیل‌های ماکیاوولی از استراتژی سیاسی، توصیفات والترالی<sup>۲</sup> از سرزمین گویان، یا شرح دایرةالمعارف وار رابرت برتون<sup>۳</sup> از بیماری روانی - همه به شیوه‌ای ساخته و پرداخته شده بودند که

۱. Richard Hooker (۱۶۰۰-۱۵۵۴): نویسنده و کشیش انگلیسی کلیسای انگلستان؛ از برجسته‌ترین الهی‌دانان قرن شانزدهم. (همه پانویس‌ها از مترجم است.)

۲. Walter Raleigh (۱۶۱۸-۱۵۵۲): سیروالترالی؛ زمین‌دار، اشراف‌زاده، نویسنده، شاعر، جنگاور، سیاستمدار، درباری، جاسوس و کاوشگر انگلیسی.

۳. Robert Burton (۱۶۴۰-۱۵۷۷): پژوهشگر انگلیسی در دانشگاه آکسفورد. برتون را بیش از همه با کتاب کلاسیک تحلیل (کالبدشناسی) ماخولیا می‌شناسند.



شدیدترین لذت ممکن را ایجاد کنند. اما باید گفت که سوی موارد پیش گفته، این هنرهای عصررنسانس بودند - نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی، معماری و ادبیات - که مظاهراعالی جست‌وجوازی زیبایی بودند.



هیچ تبیین یگانه‌ای برای ظهور رنسانس و آزادی نیروهایی که جهان ما را شکل بخشیده‌اند وجود ندارد. با این حال در کتاب حاضر کوشیده‌ام یک داستان رنسانسی کمتر شناخته شده اما نمونه‌وار را تعریف کنم، داستان کشف کتاب در باب طبیعت چیزها به وسیلهٔ پوجو براچولینی. مزیت ویژهٔ این کشف، انطباق آن است با شیوه و شمایل تلقی ما از چرخش فرهنگی‌ای که در سرآغازهای زندگی و اندیشهٔ مدرن روی داد: نوعی رنسانس، یا نوزایی و تولد دوبارهٔ عهد باستان. یقیناً یک شعر تنها به خودی خود عامل یک دگرگونی عظیم فکری، اخلاقی و اجتماعی در تمامیت آن نبوده است - هیچ اثریگانه‌ای قادر به انجام چنین کاری نیست، اثری که قرن‌ها کسی نمی‌توانسته درباره‌اش آزادانه و بدون وا همه در ملاءعام سخن بگوید که جای خود دارد. اما این کتاب باستانی خاص، کتابی که به یکباره نظرها را به خود جلب کرد، حقیقتاً کارستان کرد.

بدین ترتیب، این داستانی است دربارهٔ اینکه چگونه جهان به سمت جدیدی چرخید. عامل این تغییر و تحول اما یک انقلاب نبود، یا سپاهی سرسخت که در پشت دروازه‌ها ایستاده باشد، یا پا گذاشتن بر ساحل قاره‌ای ناشناخته. مورخان و هنرمندان برای رویدادهایی با این عظمت تصاویری به یادماندنی آفریده و تخیل عامه را با این تصاویر تغذیه کرده‌اند: سقوط زندان باستیل، ایلغار شهر باستانی رُم، یا لحظه‌ای که دریانوردان ژنده‌پوشی که سوار بر کشتی‌های اسپانیایی به خشکی رسیدند پرچمشان را در دنیای جدید، امریکا، برافراشتند. این قبیل نمودگارهای ناظر به تحولات تاریخی، آن هم در مقیاسی

جهانی، می‌توانند فریبنده باشند - در باستیل تقریباً هیچ زندانی‌ای نبود؛ سپاه آلاریک، رهبر قوم مهاجم، به سرعت از پایتخت امپراتوری روم عقب‌نشینی کرد؛ و در قاره آمریکا، اقدام سرنوشت‌ساز حقیقی به اهتزاز درآوردن یک پرچم نبود، بلکه زمانی بود که برای اولین بار یک ملاح اسپانیایی که مرضی مُسری داشت در محاصره بومیان حیرت‌زده عطسه یا سرفه کرد [و این‌گونه، براساس شرح معروف جرد دایموند، میکروب‌های مهلک غربی را در بین بومیان بی‌دفاع پخش نمود]. با این حال، در چنین مواردی ما همچنان می‌توانیم دست‌کم به نماد و نمادپردازی جاندار توسل بجوئیم. اما تغییر و تحول دوران‌سازی که این کتاب به آن می‌پردازد - به‌رغم آنکه بر زندگی همه ما تأثیر گذاشته است - به سهولت با چنین تصویردramاتیکی مربوط نیست.

هنگامی که این اتفاق حدود ششصد سال پیش روی داد، لحظه سرنوشت‌ساز اصلی، پنهان در پشت دیوارها در مکانی دورافتاده، هم ناشنیدنی بود و هم کمابیش نادیدنی. نه خبری از رفتارها و کردارهای قهرمانانه بود، نه ناظرانی که رویداد عظیم پیش‌رویشان را با دقت تمام برای آیندگان ثبت کنند، و نه نشانه‌هایی در آسمان یا پرروی زمین که بگویند دیگر همه چیز برای همیشه تغییر کرده است. ماجرا از این قرار بود که روزی یک مرد سی‌وهفت‌هشت‌ساله کوتاه‌قامت، خون‌گرم و بسیار زیرک و هشیار دستش را دراز کرد، کتاب خطی بسیار قدیمی‌ای را از یکی از قفسه‌های کتابخانه برداشت، با هیجان فراوان آنچه را که کشف کرده بود دید، و سفارش داد که از آن نسخه برداری کنند. کل ماجرا همین بود؛ اما همین کفایت می‌کرد.

صدالبته، یابنده آن کتاب خطی نمی‌توانسته تضمیناتِ بینش نهفته در کتاب را به‌تمامی دریافته یا تأثیر آن را پیش‌بینی کرده باشد، چه این تأثیری بود که به تدریج طی قرن‌ها ایجاد شد. درواقع، اگر او اجمالاً می‌دانست که در حال آزاد کردن چه نیروهایی است، چه بسا درباره بیرون آوردن اثری چنین انفجاری از تاریکی‌ای که قرن‌ها در آن خفته بود درنگ می‌کرد. از کتابی که

آن مرد در دستانش گرفته بود قرن‌های متمادی، با زحمت بسیار و به صورت دستی نسخه‌برداری شده بود، اما اکنون دیرزمانی بود بدون آنکه در چرخش و گردش باشد، و شاید حتی بدون آنکه به وسیلهٔ نفوس عزلت‌گزینی که از آن نسخه‌برداری می‌کردند فهمیده شده باشد، آرام گرفته بود. نسل‌های متمادی، هیچ‌کس از آن هیچ سخن نگفته بود. بین قرن‌های چهارم و نهم میلادی، اینجا و آنجا در فهرست‌های حاوی مثال‌های گرامری و واژه‌شناختی از آن نقل قول شده بود، به عبارت دیگر، تنها به عنوان معدنی از کاربرد درست زبان لاتینی. در قرن هفتم، ایزیدور اهل سویل، به هنگام گردآوری و تدوین یک دایرةالمعارف عظیم، از آن کتاب به عنوان کتابی مرجع در زمینهٔ جَوَشناسی استفاده کرد. در زمان شارلمانی، کتاب مزبور مجدداً برای مدت‌زمانی کوتاه به روی صحنه آمد، و آن زمانی بود که به یکباره علاقه‌ای زائدالوصف به کتاب‌های باستانی ایجاد شد و در این بین یک راهب ایرلندی اهل علم و تحقیق به نام دونگال نسخه‌ای به دقت تصحیح شده از کتاب تهیه کرد. اما به نظر می‌رسد کتاب لوکرتیوس، به دلیل آنکه نه مورد بحث قرار گرفت و نه چندان انتشار یافت، پس از هر یک از این ظهورهای گذرا مجدداً در زیر موج‌ها پایین رفت و از نظرها ناپدید شد. آنگاه، پس از آنکه بیش از هزار سال در محاق خاموشی و فراموشی فرورفته بود، مجدداً به چرخش و گردش درآمد.

عامل این بازگشت سرنوشت‌ساز، پوجو براچولینی، خود نامه‌نویسی قهار بود. او در بازگشت به زادگاهش ایتالیا شرحی از این رویداد را برای یکی از دوستانش نوشت، اما از این نامه اکنون نشانی در دست نیست. باین حال، بر پایهٔ نامه‌های دیگر، هم نامه‌های خود او و هم نامه‌های اعضای حلقه‌اش، می‌توان نحوهٔ وقوع آن اتفاق را بازسازی کرد. چون به‌رغم آنکه این کتاب خطی خاص، از دیدگاه ما، بعدها بزرگ‌ترین یافتهٔ او از کار درآمد، به‌هیچ‌وجه یگانه کشف او نبود. پوجو براچولینی یک شکارچی کتاب بود، احتمالاً بزرگ‌ترین شکارچی کتاب در عصری که افسون‌زدهٔ کشف و احیاء میراث جهان باستان بود.

در حالت عادی، پیدا کردن کتابی گم‌شده رویداد هیجان‌انگیزی به نظر نمی‌رسد، اما در پس آن لحظه چیزهای زیادی وجود داشت: دستگیری و زندانی کردن یک پاپ، سوزاندن بدعت‌گذاران در دین و به وجود آمدن علاقه‌ای عظیم و ناگهانی به عهد عتیقِ پاگان. عمل کشف، میل پُرشوری را که یک شکارچی کتاب زیرک در همه عمر خود داشت برآورده ساخت. و آن شکارچی کتاب، بی‌آنکه هیچ قصدش را داشته باشد یا آن را درک کند، به مامایی برای مدرنیته تبدیل شد.

